

فیروز مقدس

بحثی در نماد شناسی " حاجی فیروز "
طلایه دار نوروژ و بهار

سودابه فضایی



تاجی می کند که خدای خورشید بر سر داشته. نمادگرایی تاج، علامت قدرت کامل و اختیار مطلق است. مو ابزار گیرنده ی اثرات آسمانی است و کلاه و تاج نیز مانند مو عمل می کنند و شعاع های نور خورشید را جذب می کنند. کلاه و تاج نماد سر و تفکر نیز هست. تاج او نماد شرافت، قدرت، صدارت و نیل به مرتبه ای از نیروهای برتر است، تاج او به دلیل خاستگاه خورشیدی اش، نماد قدرت الوهی است.

در فلسفه ی عرفان، سیاه رنگ مطلق است، انتهای تمامی رنگ ها است و نتیجه ی قدم هایی است که برای رسیدن به مرحله ی جذبه باید برداشت

کمربندی که بر روی بالاپوش سرخش بسته نیز دارای معانی نمادین چندی است: کمر بند وقتی به دور کمر بسته می شود نشانه ی تسلیم و وابسته گی است. کمر بند وقتی به خاطر نذری به کمر بسته می شود، ارزشی باطنی و مقدس پیدا می کند. در سنت مسیحی کمر بند کشیشان نماد عفت و عصمت است. در سنت صوفیان کمر بر میان بستن نشانه ی تسلیم کامل در مقابل ذات حق است، و نهایتاً کمر بند نماد مراقبه و تمرکز است.

دایره زنگی یا دفی که می نوازند، به خاطر شکل دایره اش کنایه از آسمان است و در حلقه ی صوفیان نواختن دف، به قصد طلب حضور ذات حق در جمع است. در یونان باستان کوبله، مادر تمام خدایان

سرخ پوشیده، شلوار و بالاپوشی سرخ و کمربندی بر روی بالاپوش، چکمه های سرخ بر پا دارد و تاجی سرخ که با نگین های رنگی تزیین شده، دایره زنگی یا دفی به دست گرفته و بر آن می نوازند. سالی یک بار ظاهر می شود و در آوازی که می خواند نیز می گوید که سالی یک بار ظاهر می شود، و صورتش سیاه است یا سیاه کرده. می شناسیمش، ما همه می شناسیمش، پدرانمان و پدران پدرانمان نیز او را می شناختند. در این چند صد سال اخیر او را «حاجی فیروز» خوانده ایم.

اما او به واقع کیست، از کجا آمده، ارتباطش با بهار از چه روست، جامه های سرخ و صورت سیاهش به چه معنا است: سرخ، اصل زنده گی است، رنگ آتش و خون، مظهر خورشید. سرخ همان آتش کوره ی کیمیاگری است که مس را تفته می کند تا استحاله یابد و جاودانه گردد، تا طلا شود و فلز خورشید. کیمیاگران می گویند که سرخ علامت خورشید است و از انوار متمرکز خورشید ترکیب شده سرخ نماد کبریت احمر است و نشانه ی انسان جهانی. سرخ به معنای خروج از مقتضیات شخصی و دستیافت به راز بزرگ است. پس بار معنایی لباس سرخ او، نشانی از خورشید دارد.

اما رنگ سیاه صورتش به چه معنا است: سیاه بر محور شمال و جنوب قرار می گیرد، و نشانه ی تعالی است. سیاه بر گستره ی میان دو قطب شمال و جنوب مستولی است. سیاه رنگ زمین و ابر آستن از باران است. سیاه رنگ مرگ است، اما این مرگ عرفانی مقدمه ای است بر تولدی دیگر. در غزل غزلها آمده: «ای دختران اورشلیم، من سیه فام اما زیبا هستم (۱:۱۵)، سیاه نشانه ی جمیع رنگهاست. در فلسفه ی عرفان، سیاه رنگ مطلق است، انتهای تمامی رنگها است و نتیجه ی قدم هایی است که برای رسیدن به مرحله ی جذبه باید برداشت. مرحله ای که خداوند بر عارف تجلی می کند و او را منور می سازد. سیاه رنگ جوهر جهانی، یا ماده ی نخستین است. سیاه جذب نور می کند و آن را باز نمی گرداند، نور را در خود نگاه می دارد و خیر از نور می دهد.

در اساطیر یونان سیاه رنگ کائوس (هرج و مرج نخستین) بود. از کائوس نوکس (شب) به وجود آمد، که با اربوس (سحر) وصلت کرد و پسر آنان، اثیر متولد شد. بدین گونه از خلال شب و کائوس نور خلقت بیرون تراوید. سیاه، رنگ شب و میثاق سحر است، و رنگ زمستان و میثاق بهار. سیاه نشانه ی مرحله ی آغازین تغییری تدریجی است، تغییری که از زمستان به انفجار بهار و به تولدی دوباره خواهد رسید. تاج سرخ او مزین به پولکها و نگین های رنگین، آن را نزدیک به

و آدمیان از صدای دف به هیجان می‌آمد و دف یکی از مختصات او بود. دف نماد شادی و سبکی است. صدای دف در بعد کیهانی خود موجب حال خلسه و جذبه‌ی خدایان و خدای بانوان می‌شود. چکمه‌های او نیز با معنایی نمادین، مفهوم وجود او را روشن‌تر می‌کند. راه رفتن با چکمه و کفش، یعنی تملک زمین. هر مس حامی مرزها و مسافران و پیک زئوس خدایی است که چکمه‌ای بر پا دارد و بر چکمه‌هایش دو بال وجود دارد، تا نشان از مقام او به عنوان پیک خدایان باشد. کفش و چکمه نماد سفر است، سفری به عالم دیگر، سفر به همه‌ی جهات.

چکمه‌ای که در دودکش بخاری برای بابائونل گذاشته می‌شود تا بابائونل هدایای خود را در آن بگذارد، اشاره‌ای به سفر بابائونل و آمدن او از جهان باقی به جهان فانی است. بدون کفش مسافر در راه متوقف می‌شود و از آسمان‌ها وسیله‌ای می‌خواهد و تا به سمت مرحله‌ای جدید حرکت کند. برای یونانیان و رومیان باستان کفش علامت آزاده‌گی بود. کفش نقطه‌ی تلاقی جسم و زمین است.

با نگاهی دوباره به نمادهایی که حاجی فیروز عرضه می‌کند، او را پیک بهار و طلایه دار نوروز، مظهر نور خورشید، و دارای ارزشی باطنی و قدسی می‌بینیم. او خیر از برآمدن خورشید می‌دهد.

اما قداست حاجی فیروز را شاید بتوان از شباهت غریب او با بابائونل جستجو کرد. شباهت رنگ و شکل جامه‌شان، و هنگام حضورشان در زمانی خاص. صورت سفید و ریش سفید بابائونل و صورت سیاه حاجی فیروز که هر یک مفهومی خاص را القاء می‌کند، به کدام آیین قدسی وابسته است؟ در تمامی کیش‌های قدسی عصر باستان، چهره‌هایی هستند که هر چند در گذشته‌های دور بسی آشنا بوده‌اند، و در میان گرونده‌گان به آن کیش، چهره‌ای مورد پرستش و نیایش بوده‌اند اما امروزه کاملاً ناپدید شده‌اند. کتاب‌های مقدس آنان که شامل ادعیه و اوراد آنان می‌شده، و از آداب دینی، مراسم سرسپاری و خاکسپاری، جشن‌های آیینی‌شان سخن می‌گفته همه‌گی ناپدید شده‌اند و تنها نشانه‌هایی جزئی از آن‌ها باقی مانده. نحله‌ی سلحشوری و باطنی میترا نیز یکی از آنان است.

گاتاها سرود آسمانی اشو زرتشت در تحمید اهورامزدا و ایزدان مزدایی، در دوره‌ی اسکندر مقدونی به زبان یونانی ترجمه شد. و زبان یونانی برای مدت‌های مدید زبان کیش میترا، یکی از نحله‌های باطنی دین زرتشت، نیز بود.

مهر، در پارسی باستان میترا و در زبان پهلوی «میتره». ایزد واسط میان آفریدگار و آفریده‌گان است. او ایزد محافظ عهد و پیمان و ماه هفتم و روز شانزدهم هر ماه است. و نگاهدارنده‌ی یشت دهم اوستا است. اهورامزدا برای وظیفه‌ی پاسبانی و نگهبانی هزار گوش و ده هزار چشم به ایزد مهر داده است.

اما نگارنده‌ی این سطور با نظر "فرانتز کومون" فرانسوی، که سال‌ها بر کیش مهر مطالعه و تحقیق کرد، موافقم که نمی‌بایست مهر

باستانی اوستا را با سوشیانت مهر تاریخی به گونه‌ای تخلیط کرده، که کیش میترا را که یک نحله‌ی باطنی عهد باستان بوده، و از بطن دین زرتشت بر خاسته، با بر چسب مهرپرستی به عنوان یک انحراف در دین زرتشت به حساب آورد، زیرا در بسیاری از باورها دیده شده، از جمله در عرفان غرب ایران که هفت ملک مقرب، هر بار بر روی زمین در قالبی انسانی ظاهر می‌شود. پس می‌توان نتیجه گرفت که ذات ایزد مهر بر اساس این اعتقاد در قالب انسانی سوشیانت مهر تجلی کرده است و با اصطلاح عرفای کرد، سوشیانت مهر، ذات - بشر ایزد مهر است.

سوشیانت به معنای منجی و وارسته، در زبان یونانی Sebesio در زبان لاتین Sabazio (که بعدها لقب حضرت مسیح(ع) شد)، به هر یک از موعودان زرتشت اطلاق می‌شود. اوستا ظهور آخرین سوشیانت را در قیامت عام اعلام کرده است. بنابر سنت زرتشتی سه موعود پس از زرتشت به فاصله‌ی هزار سال از یکدیگر به دنیا خواهند آمد. اسامی آن‌ها در اوستا چنین ذکر شده: فروهر اوخشیت ارته، فروهر اوخشیت نمنگه (یا نَمَه) و فروهر استوت ارته، که این آخرین در روز رستاخیز عمومی ظهور خواهد کرد. این سه اوشیدر یا سوشیانت همذات با یکی از امشاسپندان (هفت ملک مقرب دین زرتشتی) هستند. این سه موعود مزدیسنا بر طبق روایات دینی از اعقاب زرتشت به شمار می‌روند. نطفه‌ی این سه پسر در دریاچه‌ی هامون پنهان است، تا زمان ظهورشان فرا رسد.

یک هزاره و نیم پس از اشو زرتشت (متولد ۱۷۳۸ ق.م) نیمه شب میان شنبه بیست و چهارم و یک شنبه بیست و پنجم دسامبر ۲۷۲ ق.م سوشیانت مهر، از مادرش آناهیتای عذرا، در میان یک تیره‌ی سکایی در شرق ایران زاییده شد (کلیسا در نیمه‌ی دوم قرن چهارم میلادی تولد حضرت مسیح(ع) را ۲۵ دسامبر اعلام کرد و آن را شروع سال میلادی دانست، لکن به باور ارتدوکس‌ها روز تولد حضرتش ۶ ژانویه است، یعنی حضرت مسیح ۲۷۲ سال پس از مهر، در همان روز به دنیا آمد. در همین جا لازم به ذکر است که داستان مهر و زادورودش سخن تازه‌ای نیست، و یافتن موارد مشابهی در کیش مهری و عیسویت، به منظور یکسان‌پنداری این دو، و یا انتساب مفاهیم یکی به دیگری نیست، چرا که چنین تفکری خاص دیدی مبتنی بر ماده‌گرایی است، حال این که باور به رجعت امری متافیزیکی است، و با نگاه به نمادهای هر یک از ادیان، و جاری دانستن این نمادها در زمان، نمادهایی مشترک در ادیان مختلف بدیهی خواهد بود، زیرا در این جا سریان ذرات نور است از یکی به دیگری، پیروان کیش میترا او را یکی از موعودان حضرت زرتشت می‌دانند.

کیش میترا در زوال بت پرستی (پاگانیسم) در غرب نضج گرفت و از آن جا که پرستنده‌ی اهورا بود و از ایزدان پیروی می‌کرد، نشانه‌ی پیشرفت مفاهیم دینی، و پیروی از آن بسی غرور آفرین بود، از این رو گستره‌ی جهانی را طی کرد، و از یونان و ایتالیا، غالباً و سلت و



اما رنگ سیاه صورتش به چه معنا است: سیاه بر محور شمال و جنوب قرار می‌گیرد، و نشانه‌ی تعالی است. سیاه بر گستره‌ی میان دو قطب شمال و جنوب مستولی است. سیاه رنگ زمین و ابر آبستن از باران است. سیاه رنگ مرگ است، اما این مرگ عرفانی مقدمه‌ای است بر تولدی دیگر

ایرلند و بریتانیا، کشورهای پروس و اسلاو و دیگر کشورهای اروپایی غربی و شرقی را در نوردید. کیش میترا به شدت از تمام مذاهبی که آداب آن در یونان و روم باستان به جای آورده می‌شد، متمایز بود، اما به قول کومون شاید به عمد، از خاستگاه ایرانی‌اش جدا شد، تا به جایی که خاستگاه نخستین آن به کلی فراموش گردید.

اگر روزی کتاب مقدس میترائیان از زیر خاک به در آید، آن‌گاه ما قادر خواهیم بود در باب این کیش باستانی تحقیقی مبتنی بر واقعیات کنیم و آیین‌ها و آداب آن را دریابیم. اینک که از این دانش محروم هستیم، و تنها چند دستور رهروی از آداب آنان به دست ما رسیده، که آن هم به دلیل غفلتی بوده که احیاناً در عهد باستان رخ داده و چند دیوارنگاره و سنگ نبشته و ویرانه‌های مهرابه‌ها و تندیس‌ها از حجمه‌ی تاریخ جان به در برده، تنها با تفسیر و تاویل می‌توان حد سیاتی زد. از برخی سنگ نبشته‌ها بر می‌آید که کیش میترا در ارتباط با کیش مغان

به قیاس می‌توان گفت که حاجی فیروز نیز یکی از مقامات مهری است. از جمله استدلال‌هایی که به اثبات مهری بودن حاجی فیروز می‌توان آورد، واژه‌های مصطلح مهری در میان پیروان یونانی کیش مهر است، که خاستگاه برخی از این واژه‌ها را که اصل یونانی نداشت، بلکه اصل آن پارسی باستان بود، نمی‌شناختند اما از طریق متن‌های قدسی مهری در میان آن‌ها رواج یافته بود

باستان بوده مغان گروهی از عرفا و اهل باطن بودند که در پارسی باستان آنان را "مگو" و به اوستایی "موغو" یا "مگه" می‌خواندند، که احتمالاً هم‌ریشه با "ماگه" سنسکریت به معنای دانشمند و منجم بوده است.

مغان به دنبال معنویت و اخلاق بودند و در عین حال طب و کیمیا و هیئت و نجوم می‌دانستند. تاریخ شکل‌گیری آنان مشخص نیست، اما پس از ظهور زرتشت بخشی از آنان به دین زرتشت پیوستند و کیش مهری را شکل دادند. در قرآن مجید یک‌بار کلمه‌ی مجوس آمده و مطلقاً به معنای زرتشتی به کار رفته است و در صحیفه‌ی ارمیاء نبی در تورات (۳۹:۳) از "رب مگ" یاد می‌شود و در ترجمه‌ی فارسی به مجوس برگردانده شده است. در اناجیل اربعه از سه مغی که برای میلاد حضرت مسیح (ع) به بیت لحم رفته‌اند، یاد شده است. همین مغان یا پیروان کیش میترا بودند که در میان سلتی‌ها با نام دروئید، زعیم دینی بودند. آنان در اخترشناسی و نجوم تبحر داشتند، به جاودانه‌گی روح و زنده‌گی‌های متوالی معتقد بودند و مفاهیم اخلاقی را آموزش می‌دادند. و ایدلرهای پروسی و دونوهای روسی نیز از جمله مغان بودند.

در کیش میترا هفت مرتبه یا مقام باطنی وجود داشته، و پیروان این نحله‌ی باطنی (sacratu) در مراحل پیشرفته‌ی رهروی خود به مراتب کلاخ (corax) پوشیده (cryphius) سرباز (miles) شیر (leo) پارسی (perses) پیک خوشسید (delio dromus) و پدر (pater) می‌رسیدند. این اسامی غریب فقط القابی خشک و خالی و بدون کاربرد نبودند، بلکه همه‌گی سرشار از مفاهیم نمادین بودند. در برخی موارد، آنان کسوت‌هایی متناسب با مقامشان می‌پوشیدند.

لباس مهری عمدتاً شلوار سرخ، بالاپوش سرخ با کمربندی بر روی آن، کلاه سرخ سرکج، و چکمه‌های سرخ بود.

چندان مدتی نیست که محققان دریافته‌اند بابائونل یکی از مراتب مهری به نام «پدر» بوده است. پدر (pater) یکی از مقامات اعلا‌ی مهری است که هدایای آسمانی را به پیروان تقدیم می‌کند. کلاه سرکج و لباس سرخ او مشخصاً مهری هستند. او در زمان میلاد مهر (شب یلدا، انقلاب شتوی)، و سپس در زمان تولد حضرت مسیح با همین کاربرد ظاهر می‌شد و می‌شود.

به قیاس می‌توان گفت که حاجی فیروز نیز یکی از مقامات مهری است. از جمله استدلال‌هایی که به اثبات مهری بودن حاجی فیروز می‌توان آورد، واژه‌های مصطلح مهری در میان پیروان یونانی کیش مهر است، که خاستگاه برخی از این واژه‌ها را که اصل یونانی نداشت، بلکه اصل آن پارسی باستان بود، نمی‌شناختند اما از طریق متن‌های قدسی مهری در میان آن‌ها رواج یافته بود. یکی از این واژه‌ها نبرذ (nabarze) به معنای پیروز و فاتح است، که لقب ایزد مهر و سوشیانت مهر بود و بر نقش برجسته‌های میترای نقر شده است. نبرذ (nabarze) واژه‌ای است که در فارسی امروز به صورت نبرد و به معنای مبارزه باقی مانده است. پس "نبرد" یا "فیروز" یکی از القاب سوشیانت مهر بوده است.

واژه‌ی حاجی از hagios یونانی به معنای مقدس است، که به تمام مقامات مهری اطلاق می‌شده است (واژه‌های hagiography به معنای تذکره‌ی اولیاء hagolatry به معنای تقدیس اولیاء hagiology به معنای فهرست اسماء اولیاء، در زبان انگلیسی، و با املاء و تلفظی اندک متفاوت در همه‌ی زبان‌های غربی، ریشه از همین کلمه گرفته است). بدین ترتیب حاجی فیروز برابر "هاجیوس نبرد" hagios nabarze و به معنای "فیروز مقدس" بوده است.

یکی از مشخصات حاجی فیروز یا "هاجیوس نبرد" صورت سیاه یا سیاه‌شده‌ی او است. ما مفاهیم نمادین رنگ سیاه را در سطور بالا دیدیم، اما حال ببینیم هاجیوس نبرد برابر با کدام یک از هفت مقام مهری می‌تواند باشد.

کلاخ (corax) از مقامات مهری است که پیروان پس از رسیدن به این مقام در هنگام برگزازی آیین‌ها نقاب پرنده به صورت می‌گذاشتند و صدای پرنده را تقلید می‌کردند، هر چند رنگ کلاخ سیاه است اما جست و خیز او چندان شادمانه نیست و هرگز پیام بهار و تولدی دیگر را در بر ندارد.

پوشیده (cryphius) صورت را با حجایی پنهان می‌کرد، و شاید با تور سیاهی صورت را می‌پوشاند، این عمل احتمالاً برای ابراز یک مفهوم نمادین بوده باشد، و شاید برای این که در چشم دیگر پیروان نامریی بماند (این مقام شاید به زنان تعلق داشته، هر چند هیچ یک از محققان حضور زن را در حلقه‌ی یاران مهری تأیید نکرده‌اند، و علت زوال کیش مهری را همین نکته دانسته‌اند، اما با قیاس با دیگر نحله‌های باطنی، به خصوص عرفان غرب ایران، در میان هفت تن مقامات باطنی، همواره یک زن حائز آن مقام بوده است). به هر صورت پوشیده مفهوم نمادینی را القاء می‌کند که با وجود روبنده‌ی سیاهش، ارتباط با بهار و جشن بهارانه ندارد.

سرباز (miles) آن مقام مهری است که اعضاء لشکر رخنه‌ناپذیر میترا (invicti) را تشکیل می‌دادند. رهروی که به مقام سرباز مهر می‌رسید، در مراسم تحلیف خود با یک تاج و یک شمشیر معرفی می‌شد، او تاج را به عقب می‌راند تا تاج بر شانه‌هایش می‌افتاد و می‌گفت میترا تاج او است، و بعدها دیگر تاج

می آمدند. پیک خورشید به نشانه‌ی در گذشته‌گان صورت خود را سیاه می کرد، اما این مرگ زمستانی با پیراهن سرخ او به نشانه‌ی خورشید خبر از تولد دوباره و آغاز بهار می داد.

چنان که ذکر شد در انقلاب شتوی، مقارن شب یلدا، برای میلاد مهر جشن بر پا می شد، اما از سوی دیگر شواهد بسیار هست که در اعتدالات (اعتدال ربیعی و خریفی، با عنوان روزهای مقدس نوروز و مهرگان) جشن میتراکانا mithrakana برگزار می شد. در میتراکانای مقارن اعتدال ربیعی، یعنی نوروز، جشن تحلیف گرونده‌گان مهری بر پا می شد. و بدین گونه بابائونل جلوه‌ی پدر (pater) مهری است، و هر ساله تولد مهر و حضرت مسیح (ع) را بشارت می دهد، هاجیوس فیروز یا فیروز مقدس (حاجی فیروز) نیز پیک خورشید helio dromus است و مژده‌ی فرا رسیدن بهار و نوروز را می دهد و خبر از جلوه‌ی کامل مهر پس از ظلمت زمستان.

بر سر نمی گذاشت، نه در ضیافت‌ها و نه هنگامی که به او افتخار نظامی گری داده می شد، بر پیشانی سرباز در هنگام رسیدن به این مقام علامتی گذاشته می شد که بر خلاف آیین مسیحی تدهین نبود، بلکه علامتی با آهن تفته بر پیشانی او گذاشته می شد تا خدمت او به عنوان سرباز در نحله‌ی سلحشوری مهر دایمی باشد.

شیر (leo) هم‌ذات با زروان بود، که در اوستا گاه در ردیف ایزدان آمده و ایزد زمانه‌ی بی کران خوانده شده، و هم‌ذات با خدای زمان یونانی کروونوس بود، و از آن جا که کروونوس با سرشیر عرضه می شد، هم‌ذات شیر مهری پنداشته شد. کسانی که به مقام شیر می رسیدند، صورت خود را با نقابی به شکل شیر می پوشاندند. در مراسم تشرف به مقام شیر، بر دست‌ها و گلوئی او عسل ریخته می شد. مهربان برای عسل خواص خارق العاده قایل بودند و عقیده داشتند عسل تحت اثرات ماه تولید می شود و آن را غذای وارسته‌گان می دانستند و این که جذب عسل توسط رهروان آن‌ها را هم پای ایزدان خواهد ساخت. در طی مراسم کسانی که به مقام شیر مشرف شده بودند، چون شیر نعره می کشیدند، و این عمل هنوز در یکی از حرکات یوگا دیده می شود. شیر مظهر زمان است و غلبه‌ی نور بر تاریکی در حیظه‌ی وظایف او نیست.

پارسی (perses) یادآور اصلیت مزدایی کیش مهری است، و کسی که به این مقام می رسید لباس‌های شرقی و ردهایی با بته جقه‌های ایرانی می پوشید و کلاه سر کج مهری را بر سر می گذاشت. به پارسی (perses) نیز در طی مراسم عسل خورنده می شد و در مورد او عسل برای حفظ فضایلش بود. از روی نقوش سه مغی که بر یک کاشی در راونا واقع در ایتالیا مرکزی پیدا شده و تصویر سه مغی را نشان می دهد که در هنگام میلاد حضرت مسیح (ع) حضور

نبرد (nabarze) به معنای پیروز و فاتح است، که لقب ایزد مهر و سوشیانت مهر بود و بر نقش برجسته‌های میتراپی نفر شده است. نبرد (nabarze) واژه‌ای است که در فارسی امروز به صورت نبرد و به معنای مبارزه باقی مانده است. پس نبرد یا فیروز یکی از القاب سوشیانت مهر بوده است.

داشته‌اند، و از روی لباس‌های شرقی آنان می توان حدس زد که طرح لباس آن‌ها به شکل همان لباس‌هایی بوده که رهروان مهری وقتی به مقام پارسی perse می رسیدند، بر تن می کردند. پدر (pater) بالاترین مقام مهری بود و چنان که دیدیم جلوه‌ی او همچنان در بابائونل به تبریک شب یلدا در انقلاب شتوی دیده می شود.

آخرین مقام پیک خورشید (helio dromus) است. او پیک مهر سوشیانت بوده، و بشیر فرا رسیدن بهار. او طلایه‌دار اعتدال ربیعی بود. پیک خورشید نیز شلوار و بالاپوش سرخ مهری را بر تن داشت و تاج خورشید را بر سر. او با رقص و آواز فرا رسیدن بهار را خبر می داد. پیک خورشید helio damus در پنج روز آخر اسفند (پنجه‌ی بزرگ) ظاهر می شد، یعنی در پنج روزی که فروهر نیاکان در گذشته برای سرکشی به بازمانده‌گان خود از آسمان فرود

